بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 اردیبهشت 1396.

عرض کنم خدمت شما بحث ما در مورد رابطه اخبار من بلغ و روایات ضعیف دال بر کراهت بود. یک بحث سومی که اینجا مطرح هست این است که اگر یک خبر دال بر استحباب باشد یک خبر دال بر کراهت باشد، اینجا حکم مسئله چیست. مرحوم آقای صدر کلام مرحوم آقای خویی را نقل می کنند و وارد نقد آن می شوند ابتدای نقدی که وارد می شوند یک بحث مبنای را مطرح می کنند که فراتر از بحث آقای خویی است که مناسب است اول به آن بحث بپردازیم. ایشان می فرماید که اصلا اخبار من بلغ، روایات دال بر استحبابی که معارض باشد با روایات دال بر کراهت را شامل نمی شود. حتی بنا بر اینکه ما بگوییم اخبار من بلغ فقط اخبار دال بر استحباب را شامل می شود. حتی بنا بر آن فرض هم این اخبار استحبابی را شامل نمی شود کأنه این مسئله اصلا موضوع ندارد. کل موضوع داشتن این مسئله را بالکل ایشان انکار می کنند. ایشان می فرمایند که نه به جهت اینکه اخبار دال بر استحباب با اخبار دال بر کراهت معارضه دارد به جهت معارضه و وجود مانع نیست. اصلا مقتضی ندارد. اصل اخبار من بلغ در موردش نکته ای است که این جور اخبار دال بر استحباب که معارض است با اخبار دال بر کراهت را نمی گیرد. توضیح و ذلک اینکه در اخبار من بلغ گفته شده است که من بلغه شیءٌ من الثواب علی عملٍ فعمله. این «ف» تفریع دال بر این است که آن عمل ما معقول است که متفرع بر بلوغ ثواب باشد. و چون ثواب بر عمل قربی مترتب می شود، باید عمل ما و آن ثواب موعود در رتبه سابقه بر عمل قربی باشد. یعنی در رتبه سابقه بر این اخبار، قبل از ورود این اخبار، آن ثواب موعود امکان تقرب به او وجود داشته باشد. جایی که امکان تقرب بر او وجود ندارد داخل در ما نحن فیه نیست. خب در جایی که یک روایت دال بر استحباب هست و یک روایت دال بر کراهت هست و فرض این است که هیچگونه ترجیح از ناحیه احتمال یا محتمل بین این دو روایت نیست. هر دو احتمال مطابقت واقعشان یکی است. اگر هم مطابق واقع باشند آن استحباب محتمل با کراهت محتمل در یک درجه از اهمیت هستند. وقتی که چنین هست، این استحباب محتمل، صلاحیّت تحریک من را ندارد. قصد تقرب با این استحباب محتمل امکان پذیر نیست. چون نسبت مولا نسبت به فعل و ترک علی الحد السوا هست. اینکه من بگویم من فعل را انجام می دهم به خاطر خدا خب چرا ترک را به خاطر خدا انجام نمی دهید؟ شما می گویید شاید این فعل مستحب باشد شاید هم مکروه باشد. و بر فرضی هم که مستحب باشد، استحبابش شدید تر از آن فرضی نیست که مکروه باشد. پس بنابر این اگر یکی از دو طرف یعنی فعل و ترک از جهت احتمال یا محتمل، یک ترجیحی داشته باشد آن می تواند محرک قربی من باشد و الا محرک قربی من نمی تواند باشد بنابر این از این روایت چیزی در نمی آید. خب این مطلبی که شهید صدر مطرح می کنند. اینجا چندین مرحله ما در همین جا بحث باید بکنیم. یک مرحله این است که اصلا «ف» تفریع، تفریع شیء بر داعی اش هست؟ ما قبل این بحث را مطرح کردیم که «ف» تفریع، تفریع بر داعی نیست اولا و ثانیا اگر هم تفریع بر داعی باشد تفریع بر علت تامه نیست. ممکن است که جزء العله باشد و به خاطر همین اصلا از این روایت که با «ف» هست می شد استحباب استفاده کرد. و الا اگر دالّ بر علّـت تامه بود اصلا استحباب استفاده نمی شد. بنابر این اگر «ف» این روایت را دال بر این بدانیم که بلوغ ثواب علت تامه عمل هست نتیجه اش این می شود که جعل ثواب در این روایت برای ایجاد داعی نیست. چنانچه قبلا توضیحش گذشت چون یک شیئی که داعی تامه دارد، دیگر نمی تواند داعی دیگری داشته باشد. البته جزء الداعی اگر باشد این می تواند مکمل باشد. ولی اگر فرض کردیم که داعی تامه ر رتبه سابق از این عمل وجود دارد این روایت نمی تواند دال بر استحباب باشد. چون استحباب در جایی هست که این شیء در مقام جعل داعی باشد و اینجا جعل داعی معقول نیست. اصلا این روایت دال بر استحباب نخواهد بود بلکه این روایت فقط یک وعد صرف خواهد بود. بنابر این اینکه ما از این روایت توانستیم استفاده استحبابی اگر کسی بخواهد از این روایت استفاده استحباب کند باید «ف» تفریعش را تفریع بر داعی تامه داعی بما انه عله تامه للعمل نگیرد. اگر چنین شد فرمایش مرحوم آقا صدر ناتمام است. چون جزء الداعی اگر باشد جزء داعی دیر می تواند همین ثوابی که در این عمل باشد و مانعی ندارد که این که عمل موعود نمی تواند داعویت داشته باشد داعی تام نیست. ولی جزء الداعی هم می تواند باشد. یک ثواب محتمل وجود دارد و شارع هم بر آن ثواب محتمل ثواب قطعی جعل کرده است. محرک من جزء اش آن ثواب محتمل است و جزء دیگرش ثواب قطعی ای که بر این عمل بار شده است و فرض هم این است که این ثواب را فقط بر استحبابه بار کرده است. بر کراهته بار نکرده است با این فرضی که آقای صدر بر این فرض هم حتی مطلب را دارد تمام می کند. بر این فرض شما نگویید که چرا فعل را انجام داد ترک را انجام نداد. به دلیل اینکه فعل ثواب قطعی هم دارد چون فرض این است که اخبار من بلغ فقط خبر دال بر استحباب را می گیرد و خبر دال بر کراهت را نمی گیرد. پس بنابر این جزء الداعی من آن ثواب محتمل هست و جزء داعی دیگر من ثوابی که در خود این عمل هم هست. این هم و اینکه ما ایشان تعبیر می کند که باید تقرب در رتبه سابق بر عمل امکان داشته باشد، این فرع این است که آن «ف» دال بر علیت تامه باشد. حالا منهای بحث تقرب. حالا بحث تقرب را هم حتی پیش نکشیم، در واقع بحث این است که حالا اصلا نیازی نبود اینجا بحث تقرب را ایشان پیش بکشند. خیلی بحث تقرب در این بحث نقش ندارد. بحث این است که داعویت ثواب اگر داعویت تامه باشد، باید در رتبه متقدم بر عمل آن داعویت تامه تحقق پیدا کند چون موضوع باید تحقق پیدا کند تا حکم بار شود و فرض این است که موضوع جایی هست که داعویت تامه ثواب محتمل وجود داشته باشد. عرض ما این است که اگر داعویّت ثواب محتمل به نحو داعویّت تامه باشد علیت تامه داشته باشد دیگر اصلا استحباب از این عمل استفاده نمی شود. خب حالا این یک مرحله که آن بحث «ف» تفریع و این جور چیزها را به این شکل نباید مطرح کنیم. ما بحث را به «ف» تفریع گیر نمی دادیم. می گفتیم «ف» تفریع معنایش اعم است. ما بحث را روی التماس ذلک الثواب می بردیم. التماس ذلک الثواب بحث را مطرح می کردیم می گفتیم که این روایت به نظر می رسد که دال بر وعد مولوی در جایی هست که آن ثواب محتمل علت تامه باشد برای محرّکیت من. خب اینجا آیا روی این احتمال این سؤال ممکن است مطرح شود آیا وعد مولوی ای که اینجا هست، این وعد در موارد روایات دالّ بر استحبابی که معارض با روایات دالّ بر کراهت هست این موارد را این ثواب را می گیرد یا خیر. قطع نظر از اینکه استحباب شامل می شود یا خیر. آن سؤال را این جور طرح نمی کنیم. آیا اصل این وعده ثواب در چه مواردی داده شده است. به نظر می رسد که اینکه بگوییم وعده ثواب موارد استحباب دالّ بر یعنی معارض با خبر دال بر استحباب معارض با خبر دالّ بر کراهت را شامل شود این موارد را شامل نمی شود. توضیح و ذلک اینکه ظاهر این روایت این است که آن ثواب علت تامه است. ثواب ما هو ثواب علت تامه است. وقتی فرض این است که یک روایت دال بر استحباب وجود دارد و یک روایت دال بر کراهت وجود دارد هم استحباب ذاتا ثواب دارد و هم ترک المکروه ذاتا ثواب دارد هم فعل المستحب ثواب دارد هم ترک المکروه ثواب دارد این که من آمده ام از میان این دو ثواب فعل را انتخاب کرده ام این نمی تواند محرک من به نحو علت تام آن ثواب باشد. حتما باید یک جزء دیگری دخالت داشته باشد و الا ترجیح بلا مرجح است. فرض این است که ثواب بر فعل هست و ثواب بر ترک هم هست. احتمال اینکه این فعل ذی ثواب باشد با احتمال اینکه آن ترک ذی ثواب باشد علی السویه است. اینکه من فعل را ترجیح داده ام بر ترک حتما ثواب دار بودنش نیست انگیزه های دیگر باید این وسط دخالت داشته باشد. حالا چه انگیزه های قربی و چه غیر قربی مثل اینکه من اصلا خوشم می آید که این کار را انجام دهم. بحث ریا و اینها نیست که انگیزه های مبغوض شارع نیست. انگیزه های غیر قربی. همه چیز که انسان انجام می دهد حتما که نباید به خاطر خدا بشد. بعضی چیزها هست که به خاطر خدا نیست و به خاطر ریا هم نیست امثال اینها. بنابر این اینکه علت تامه عمل من ثواب موعود باشد در مواردی که خبر دال بر کراهت با خبر دال بر استحباب معارض هستند امکان ندارد.

سؤال:

پاسخ: هیچکدامش حجیت ندارد. ما که اصلا حجیت قائل نشدیم.

سؤال:

پاسخ: خب گفتم دیگه ایشان گفتند که ثواب بر مستحب در صورتی که آن ثواب محتمل علت تامه باشد برای انجام عمل. که من عرض می کردم این نمی شود. این خلف مبنا است. یعنی پذیرش آن مبنا که این روایت دال بر استحباب است، فرع این است که ما این روایت را «ف» تفریعش را علت تامه نگیریم. و الا اگر «ف» تفریع را علت تامه بگیریم که استحباب ثابت نمی شود. یا حجیت یا هرچه آن مهم نیست. اینکه این روایت در مقام محرکیت هست حالا محرکیت به عنوان جعل حجیت برای خبر ضعیف، حجیت برای حکم ظاهری علی سبیل الاحتیاط، هر جور استحبابی به هر شکلی آن خیلی مهم نیست نحوه شکل استحباب. بخواهد استحباب علی أی نحو کان از روایت اخبار من بلغ استفاده شود، باید «ف»، تفریع بر علت غائی به عنوان علت تامه نباشد. وقتی تفریع برای علت غایی به عنوان علت تامه نباشد و علت ناقصه شد، کل اشکال مرحوم آقای صدر زیر سؤال می رود. خب این یک مرحله از بحث. حالا می خواهم یک بار دیگر من برگردم و آن بحث سابق را یک مقدار دیگری اینکه ما چرا از این روایت وعد ثواب استفاده کردیم یک بار دیگر تکرار کنم با یک مقداری تفاوت در تعبیر که ممکن است در این بحث دخالت داشته باشد در اینکه آیا اینجا انصراف دارد از این مورد یا انصراف نداشته باشد. ببینید ما عرضمان این بود که من بلغه شیءٌ من الثواب فعمله، این یک روایتی دارد که التماس ذلک الثواب ندارد و یک روایتی بود التماس ذلک الثواب دارد. ما می گفتیم آن روایتی که التماس ذلک الثواب دارد که اکثریت روایت های ما هم همین جور بود هم روایتهای عامه و خاصه اکثریتش چیزی شبیه التماس ذلک الثواب در آن وارد شده بود آن ظهور در علیت تامه دارد و این ظهور در علیت تامه با اینکه این روایت در مقام جعل داعی باشد منافات دارد. ما این را دو تا مثال هم اینجا می زدیم می گفتیم که گاهی اوقات جعل ثواب در مقام جعل داعی نیست یکی من ترک الخمر سیانه لنفسه اصابه الله. گفتیم که این معنا ندارد که این روایت در مقام جعل داعی باشد برای کسی که خمر را سیانه لنفسه ترک کند. یک مثال دیگر هم می زدیم در مورد نیت مجرد از عمل از روایات استفاده می شود که نیت مجرد از عمل هم یصاب الناس علی نیاتهم حتی در جایی که مجرد از عمل هم باشد ثواب داده می شود. گفتیم که این معنا ندارد که محرک باشد برای اینکه حتما این برویم یک نیت مجرد از عمل کنیم معقول نیست نیست مجرد از عمل که متمشی نمی شود از انسان. یعنی به تعبیر دیگر آن چیزی که داعی بر عمل هست، صورت ذهنی شیء است. نیت ممکن است در مقام خارج مجرد از عمل باشد ولی در صورت ذهنیه نیت مجرد با قید تجرد از عمل، هیچ وقت نمی تواند

سؤال:

پاسخ: اینکه نیت نیست. آن نیت تعلیقی است. نیت یعنی من را به طرف عمل بکشاند. آن اینکه قصد می کنم که اگر داشته باشم آن غیر از این بحث ما است. آن هم فرض این است که آن تازه نیت مجرد از عمل نیست. من می گویم در آن فرضی که آن اموال مال من هست تصمیم به عمل دارم. نیت همراه با عمل است ولی نیت تعلیقی است. نیت تعلیقی یک چیز است و نیت مجرد از عمل یک چیز دیگر است. یعنی خود مروی در ظرفی که نیت عمل دارد در آن ظرف هم بگوید که عملم تحقق پیدا نمی کند.

سؤآل:

پاسخ: نه می خواهم بگویم در آن فرضی که داشت نیت دارم که در آن فرض انجام بدهم. یعنی نیت دارم نه مجرد از عمل آن ظرفی که من می خواهم عمل انجام دهد خود عمل را نیت دارم. عمل با نیت صرف نیست. نیت همراه با عمل است. خب اینجا ممکن است گفته شود که درست است که ظهور من عمل شیئا التماس ذلک الثواب آن التماس ذلک الثواب ظهور در علیت تامه دارد ولی یک مقتضی دیگری هم در این روایت وجود دارد که آن این است که جعل ثواب در این روایت خود آن هم ظهور دارد در اینکه در مقام جعل داعی است. ثواب را در جایی ذکر می کنند که می خواهند طرف را تحریک کنند برای انجام عمل. بنابر این کأنه این ظهور ممکن است آن ظهور علیت تامه را در علت تامه بودن به علت ناقصه بودن تبدیل کند. ما البته قبلا اشاره می کردیم که ولو درست است که آن روایت ظهور دارد در اینکه در مقام محرک هست ولی محرک نسبت به خود این موضوع لازم نیست باشد. ابتدائا ظهور دارد در اینکه محرک نسبت به خود این شیء هست. ولی گاهی اوقات محرک بر چیز دیگر است. مثلا همان روایتی که می گوید من ترک الخمر صیانه لنفسه خدا به او ثواب می دهد، آین معنایش این است که خدا خمر را خیلی بدش می آید. این باعث می شود که شخص بغض شدید خدا نسبت به خمر را درک کند محرّک الهی نسبت به ترک خمر در او ایجاد شود. نه محرک نسبت نسبت به ترک خمر صیانه لنفسه حاصل شود. یا بحث انیکه ما می گوییم خدا به نیت ثواب می دهد این باعث می شود که نفس نیت تحقق پیدا کند نه نیت به قید تجرد از عمل. نیت مجرد از عمل وقتی ثواب دارد، خود همین اصل النیه را محقق می کند. نه نیت به قید تجرد از عمل را ایجاد کند. بنابر این ممکن است آن بعثی که شارع می دهد سبب شود یک نوع محرکیت ایجاد شود. در اینجا ها هم وقتی من می بینم شارع مقدس حتی در مواردی که آن خبر بالغ کذب هست برای من ثواب می دهد، این باعث می شود که لطف الهی و اینکه خداوند چقدر مهربان هست در دل من جا بگیرد محرکیت من نسبت به عمل تشدید شود و امثال اینها. یا به تعبیر دیگر حالا این یک مکملی دارد بعدا در موردش صحبت می کنم. خب حالا ممکن است شخصی بگوید که نه این مطلبی که شما گفتید درست نیست. بگوید ظهور این روایت در این که در مقام باعثیت و جعل داعی با خود همین عمل هست، این قوی تر از ظهور التماس ذلک الثواب در علیت تامه است. ولو به قرینه این که در بعضی از روایات اصلا التماس ذلک الثواب نیامده است. آن هم اضافه کنیم برای تقویت این ظهور و بگوییم اینجا جایی هست که آن التماس ذلک الثواب جزء العله هم باشد کافی است. البته اینکه ما بخواهیم بگویم التماس ذلک الثواب جزء العله باشد جزء علت دیگرش هر چیزی باشد آن ممکن است بگوییم نه، این که جزء العله اش آن ثواب موعود باشد و جزء دیگر علتش همین ثوابی که در اخبار من بلغ هست این را بگوییم از تحت این دلیل خارج نیست. این دلیل نسبت به جایی که نسبت به موردی که مکلّف جزء العله تحریکش ثواب محتمل هست و جزء العله دیگر تحریکش متمم محرّکش هم ثواب قطعی ای که در این اخبار من بلغ داده است، نسبت به او بگوییم این روایات از تحت آن خارج نیست. این مورد را می گیرد. این ممکن است حالا به یک بیان دیگر هم همین مطلب را ما بیان کنیم. آن این است که بگوییم که به قرینه ظهور روایت در محرکیّت و عدم ذکر التماس ذلک الثواب در جاهای دیگر، این روایت التماس ذلک الثواب را ما از باب مثال در نظر می گیریم. مثال برای محرّک قربی. یعنی به قصد قربت انجام دهد به خاطر خدا انجام دهد. این جوری بیان کنیم. توضیح و ذلک اینکه یک مؤکد دیگری هم یک چیز دیگری هم اینجا وجود دارد یک نکته دیگری هم اینجا وجود دارد که ممکن است مثال بودن التماس ذلک الثواب را تقویت کند. آن این است که قطعا اگر کسی ثواب اصلا محرکش نیست. به خاطر حب خدا این شیء را انجام می دهد. احتمال ثواب آن را تحریک نکرده است. نه به خاطر اینکه به ثواب برسد. به خاطر اینکه خدا را دوست داشته است، یک شیئی آن مقامی و تلک عبادت الاحرار، آن کسی که عبادت الاحرار را انجام می دهد، خیلی واضح است که عرف اینجا از این روایت این را می فهمد کسی که به خاطر ثواب ولی به خاطر قرب به خاطر خدا بنابر این ذکر ثواب در این روایت از باب مثال است حتما. پس بنابر این این را قرینه قرار دهیم برای اینکه التماس ذلک الثواب به نحو مطلق قصد قربت را شامل می شود. ممکن است البته به نظر می رسد که این مقدار تقریب نیاز به یک مکملی دارد. چون در این که اگر کسی لو لا ثوابی که در این روایت هست ذاتا خود آن ثواب محتمل آن مستحب واقعی آن را تحریک کند ولو به جهت ثواب آ را تحریک نکند آن را هم این روایت شامل می شود بحثی نیست ولی شما می خواهید بالاتر از این قائلشوید. می گویید کسی که به خاطر ثواب بیاورد ولی نه به خاطر ثواب محتمل. به خاطر ثوابی که در خود اخبار من بلغ هست به خاطر آن بیاورد این هم شامل این روایت هست. این بیانی که تا الآن آوردیم این مقدار اثبات نمی کند. باید بگویید یک نوع به هر حال استظهار کنید که از باب مثال هست برای مطلق داعی قربی ولو داعی قربی ناشی از این اخبار من بلغ. این را هم باید یک استظهاری کرد که خب حالا ممکن است کسی استظهار کند و کسی ممکن است استظهار نکند. اگر شخصی به این نحو استظهار کند که این داعی قربی ناشی از این روایت را هم شامل می شود هیچ وجهی ندارد که موارد استحبابی که معارض با خبر دال چیز هست را شامل نشود. چون فرض این است که آقای صدر روی این فرض بحث را دنبال کرده است. در جایی که ما قائل به این هستیم که اخبار من بلغ، خصوص استحباب را شامل می شود. اخبار دال بر کراهت را شامل نمی شود. بنابر این در جایی که یک خبر دال بر استحباب داریم و یک خبر دال بر کراهت داریم، آن کسی که جزء محرک آن آن ثواب موعود است. جزء دیگر محرکش این ثوابی که در این روایت ذکر شده است. یا اصلا تمام المحرکش این ثواب است. این را بگویم این دو بیان که من عرض کردم یکی اینکه جزء المحرک بگیریم آن ثواب موعود را یا اینکه از باب مثال بگیریم این فرق را هم دارد که اگر ما جزء المحرک بگیریم در جایی که اصلا آن ثواب موعود هچگونه محرکیت نسبت به من نداشته باشد. من اصلا نسبت به ثواب های محتمل کاری نداریم. باید قطعی باشد که تحریک شوم. آن دیگر این روایت شامل نمی شود. چون ثواب محتمل هیچگونه ولو به نحو جزء العله محرکیت ندارد. ولی در جایی که ما از باب قصد قربت گرفتیم و گفتیم که این روایت از باب مثال هست بر مطلق قصد قربت. ولو قصد قربت ناشی از این اخبار. خب قصد قربت ناشی از این اخبار جایی که تمام العله تمام المحرک من خود این ثوابی که در این اخبار ذکر شده است آنجارا هم شامل می شود. فرق بین اینها هست. غرض من این است که اگر ما قائل شویم چه به بیان اول بگوییم که به این قرائنی که هست ما این روایت را می گویم که مراد از التماس ذلک الثواب، جزء العله بودن آن ثواب محتمل است. یا اینکه از باب مثال بگیریم برای مطلق داعی قربی. بنا بر هر دو تقریب وجهی ندارد که ما این را اختصاص بدهیم به موارد، این موارد را از تحتش خارج کنیم

سؤال:

پاسخ: خب آن فرض این است که چیز است محتملش بیشتر می شود دیگر. نه اگر آن باشد محتمل بیشتر می شود دیگر بله قبول می کنیم. بحث آقای صدر را هم قبول می کند. ثوابش کمتر است. ایشان همین را دارند می گویند که اگر ترجیح احتمالی یا محتملی باشد درست است. این را خودشان قید زده اند.

سؤال:

پاسخ: باشه نمی شود. وقتی دو تا چیز نسبتش

نه چیزش مساوی است. امکان ندارد محرکیت ایجاد نمی شود بحث سر این است که خداوند رابطه اش نسبت به فعل و ترک علی السویه است. قصد تحقق پیدا نمی کند. قصد نمی تواند متمشی شود.

سؤال:

پاسخ: این را انتخاب می کنید پس علت تامه آن نیست. این را انتخاب می کنید باید یک چیز دیگر باشد که ترجیح بلا مرجح پیش نیاید. بحث من این است که اگر علت تامه است پس این مورد را نمی گیرد. عرض من این است که اگر شما فرض کردید آن ثواب موعود علت تامه است، دیگر این حرف ها را نباید بزنید. اینجانمی تواند ثواب موعود علت تامه من باشد. اگر من فعل را بخواهم انجام دهم یا ترک را بخواهم انجام دهم، ثواب چون فرض این است که ثوابشان هم مساوی است و احتمال آن ثواب هم مساوی است. از هر جهت مساوی است آن ثواب نمی تواند محرک تام باشد من را. بله جزء المحرک می تواند باشد. آن ثواب محرک من است به علاوه اینکه حالا این را بگویم یک بنده خدایی بوده است که هر چه بچه خوشکل می دیده است می بوسیده است و می پرسیده است که اسمت چیست می گفته است که حسن مثلا می بوسیده است و می گفته است که چه اسم قشنگی داری. یک دیگر مثلا اسمش حسین بوده است می بوسیده است.....

خب پیداست که چیزهای دیگری هم این وسط وجود دارد که جزء العله است. حالا از شوخی بگذریم اگر واقعا هم آن محرک باشد جزء المحرک است. آن جمال کودک هم در این محرک دیگر هم باید اثر بگذارد. ولی اگر نه بگوییم که تمام العله باشد تمام العله که این حرف ها نیست در آن. هر دو اینها انسان را تحریک کند. و در جایی که فعل و ترک نقیضین هستند اینجا نمی تواند تحریک باشد. این نکته را هم ضمیمه کنم در پرانتز که در جایی که مستحبات متزاحمه هست که ضدانی هستند که لهما ثالثٌ هم هست، اینجا فرض کنید هم نماز برای پدرم مستحب است و هم نماز برای مادر هم مستحب است. اینکه من انتخاب می کنم نماز بر پدرم را یا نماز بر مادرم را یکی را انتخاب می کنم و انجام می دهم هر کدام را هم انجام دهم ثواب برده می شود به خاطر این نیست که قصد قربت در آن خصوصیتی که انتخاب کرده ام هست. قصد قربت در جامع هست. همین مقدار که جامع آن به خاطر قربت باشد کافی است. لازم نیست آن فرد خاصی که من انتخاب می کنم در آن قصد قربت هست. فرض کنید که دو نفر هستند که به هر کدام پول بدهم فقیر هستند. به خاطر خدا اصل پول دادن به فقیر را من می خواهم انجام دهم. اما چرا به این آقا انجام می دهم به خاطر اینکه قوم و خویش من است. یا اینکه به خاطر اینکه این یک داعی شخصی نسبت به او دارم یا نسبت به او با من یک مقدار بد رفتاری کرده است حالا نمی خواهم به او بدهم.

سؤال:

پاسخ: نه در جایی که لهما ضدٌّ، ضدینی باشد که لهما ضدٌ همین که محرک من نسبت به جامع محرک الهی باشد کافی است لازم نیست نسبت به خصوصیت هم محرک من الهی باشد. ولی در نقیضین که ما نحن فیه بحث این است یکی وجود است و یکی عدم است. نقیضین است اینجا نسبت به جامع که اختیاری نیست. جامع خودش ضروری الثبوت هست. نسبت به خصوصیت هم که نمی شود قصد قربت کرد. یا باید قصد قربت در جامع وجود داشته باشد یا قصد قربت در خصوصیت. اینجا که هیچ کدام از اینها امکان دارد بنابر این اگر یک خصوصیتی اینجا تحقق پیدا کند باید به خاطر یک نکته جانبی دیگر باشد. تکمیل این بحث را فردا عرض می کنم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد